

شوق مستی !

تا سر زلف به صد شیوه پریشان کردی !
دل سودا زده را بی سر وسامان کردی !

بلبلی بود و گلی بود و بساطی در باغ
آمدی تا به چمن جمع پریشان کردی !

بلبل از شیفتری عشق گل از یاد ببرد
تا به رویش لب خود غنچه خندان کردی !

شوق مستی ز سر جمله حریفان بپرید
تا که در محفل دل صحبت هجران کردی !

لاله از باده گساری به چمن دست کشید
تا نگه از سر تحقیر به بستان کردی !

شمع از خجلت خود در تن تنهائی سوخت
پرتو حسن چو ایثار شبستان کردی !

آتشی بود نهان در دل هر شاخ درخت
خشم بگرفتی و هر شعله نمایان کردی !

ماه آمد به لب بام تو گشتی بزند
رخ نمودی و ورا سخت پشیمان کردی !

نه منم شیفته و واله چشم سیهت
خلق را با نگاهی واله و حیران کردی !

رضا شاپوریان
چهارشنبه نهم سپتامبر ۱۹۹۸